



آیا به رسمیت شناختن دولت فلسطین، نقشه‌از پیش تعیین شده برای صهیونیستی سازی خاورمیانه است؟

به رسمیت شناختن دولت فلسطین؛

واقعیت یا فریب سیاسی؟!

یوسف منیر، نویسنده فلسطینی-آمریکایی، تحلیلگر میدل ایست آی در تحلیلی نوشته است: «اسپانیای و ایرلند و دیگر کشورهای دانند که این به رسمیت شناختن، کوچک ترین تأثیری بر سیاست آمریکا و اسرائیل ندارد. پس چرا حالا آن را اعلام می کنند؟ چون تحت فشار افکار عمومی هستند و می خواهند وانمود کنند که کاری کرده اند، بدون آنکه کاری واقعی انجام دهند. اگر شما واقعاً معتقد به فلسطین هستید، برسید؛ پس تحریم اسرائیل کو؟ پس حمایت از دیوان کیفری بین المللی کجاست؟»

سخنران امانوئل مکرون، رئیس جمهور فرانسه در سوم آگوست که تصریح کرد: «هرگونه تشکیل دولت فلسطینی باید مشروط به رسمیت شناختن اسرائیل و حذف کامل حماس از ساختار سیاسی باشد»، بخشی از رویکرد اخیر دولت های اروپایی است که تلاش می کنند با تأکید بر به رسمیت شناختن فلسطین، اما تحت شرایط خاص (خلع سلاح حماس و اصلاح تشکیلات خودگردان) در مسیر تشکیل دودولت حرکت کنند.

شبکه الجزیره انگلیسی هم در گزارشی که در می ۲۰۲۵ منتشر کرد به رسمیت شناختن دولت فلسطین از سوی کشورهای غربی را، نه پایان اشغال بلکه بازتعریف اشغال خواند: «آن ها می خواهند فلسطین را در چهارچوبی جدید تعریف کنند که در آن غزه حذف شده، مقاومت مجرم سازی شده و انتها تشکیلاتی باقی بماند که گوش به فرمان غرب و اسرائیل است.»

دیوید میلر، استاد جامعه شناسی سیاسی و از چهره های شناخته شده منتقد صهیونیسم و لابی اسرائیل نیز به تازگی در اظهار نظری در شبکه ایکس خود نوشته است: «موضوع بسیار فراتر از یک به رسمیت شناختن ظاهری است. این ترفند ساختگی، تنها چیزی است که میان وضعیت کنونی و صهیونیستی سازی کامل و رسمی تمام آسیا ایستاده است. هدف این است که وقتی یک «دولت فلسطینی»، صرفاً روی کاغذ اعلام شود - دولتی بدون دولت، بدون مرز، بدون مردم و بدون قدرت دفاعی - آنگاه رژیم «سعودی» در شبه جزیره عربستان آزاد خواهد شد تا پادشاهی پوشالی خود را به طور کامل صهیونیستی کند. نتیجه نهایی آن، گسترش صهیونیسم به سایر دولت های مسلمان و پایان کامل مبارزه ضد صهیونیستی خواهد بود.»

سخن پایانی

به نظر می رسد موج برای به رسمیت شناختن کشور فلسطین نه برای حل مسئله فلسطین، بلکه اقدامی برای مدیریت بحران و دفن تدریجی حقوق تاریخی ملت فلسطین با ظاهری موجه در خدمت منافع ژئوپلیتیکی غرب و رژیم اسرائیل است؛ ساختن یک فلسطین کنترل شده برای پایان دادن به مسئله ای که برای غرب به یک بار سیاسی تبدیل شده است. این اقدام با بی اثر کردن مقاومت مردمی و حذف غزه از معادله، تثبیت دولت عبری در مرزهایی که خود تعیین می کند و حفظ رژیم به عنوان یک واقعیت منطقه ای و مشروع، عادی سازی کامل روابط با عربستان و دیگر دولت های عربی منطقه را به همراه خواهد داشت.

پس از اینکه «مسئله فلسطین» به ظاهر حل شده تلقی شود، توجیه عادی سازی با رژیم اسرائیل به عنوان صلح سازی و مدنیته سازی در منطقه، دیگر اتفاق دور از دسترسی نخواهد بود.

جادی و مؤثر بود، باید با اقداماتی نظیر تحریم، تهدید دیپلماتیک یا فشارهای ملموس علیه رژیم اسرائیل همراه می شد. با این حال، در عمل هیچ یک از این اقدامات تحقق نیافته است. در گزارشی که چند هفته پیش توسط فرانچسکو آلبانز منتشر شد، به روشنی بر تداوم سرمایه گذاری نظامی، فناوریانه و سیاسی کشورها و شرکت های غربی و برخی دولت های آسیایی در اسرائیل، آن هم در میانه یک نسل کشی، تأکید شده است. این گزارش نشان می دهد که حمایت بی وقفه از رژیم، همچنان ساختارمند و فعال ادامه دارد.

فلسطین طراحی شده، چه شکلی دارد؟

غرب در حال به رسمیت شناختن فلسطینی است که روی کاغذ یک دولت است؛ اما روی زمین وجود ندارد. سرزمینی که اشغال، محاصره و تکه تکه شده است. فاقد حاکمیت ملی، ارتش، منابع طبیعی و آزادی عمل است. قدس شرقی به عنوان پایتخت فلسطین، یا حذف شده یا موضوعی مبهم در مذاکرات باقی می ماند. از حق بازگشت آوارگان محروم است. با رهبری محدود و وابسته مانند تشکیلات خودگردان و تحت سلطه ساختار امنیتی رژیم اسرائیل اداره می شود. جغرافیای آن از بحر تا نهر، با حق بازگشت کرانه غربی، بدون غزه یا با کنترل تشکیلات خودگردان است و مقاومت مسلحانه یا حتی مقاومت مدنی مشروع و قانونی، طبق حقوق بین الملل تروریسم نامیده می شود. در حقیقت، آنچه غرب در تلاش است به رسمیت بشناسد، یک دولت تخیلی است که بر اساس منافع ژئوپلیتیکی خود طراحی شده، نه بر اساس خواسته های واقعی مردم فلسطین. این دقیقاً همان مدلی است که رژیم اسرائیل هم می خواهد؛ یک دولت فلسطینی بی خطر که اشغال را مشروعیت ببخشد. عزمی بشاره، اندیشمند فلسطینی و رئیس مرکز عربی پژوهش های سیاسی و سیاست گذاری در قطر می گوید:

«غرب، فلسطین را به عنوان یک نماد می پذیرد، نه به عنوان یک حقیقت سیاسی. آن ها از «حق فلسطینیان» صحبت می کنند، اما نه از بازگشت آوارگان، نه از پایان اشغال، نه از مقاومت مشروع. این یعنی به رسمیت شناختن یک دولت خیالی، بدون مردم و بدون زمین، بدون غزه، بدون حماس، بدون مقاومت. این فلسطین نیست. این یک محصول دیپلماتیک برای کنترل بحران جهانی است.»

ایلان پاپه، تاریخ نگار یهودی - اسرائیلی ضد صهیونیست نیز معتقد است: «اگر دولت های غربی واقعاً از فلسطین حمایت می کردند، نه به رسمیت شناختن یک دولت موهوم، بلکه تعلیق روابط با اسرائیل را اعلام می کردند. اما آن ها به جای متوقف کردن نسل کشی، یک نام جعلی را در سازمان ملل ثبت می کنند. فلسطینی که در میزهای دیپلماتیک ترسیم می شود، نه سرزمین دارد، نه قدرت، نه حاکمیت، نه حق مقاومت. این یک «دولت بدون قدرت» است؛ درست همان چیزی که اسرائیل و غرب می خواهند. تجربه های گذشته مثل توافق اسلو در سال ۱۹۹۳ نیز نشان دادند غرب همواره از «روند صلح» استفاده کرده تا مقاومت را مهار کند. توافق اسلو در ظاهر به فلسطینیان حاکمیت داد، اما در عمل اشغال ادامه یافت، شهرک سازی گسترش پیدا کرد و تشکیلات خودگردان به یک بازوی امنیتی برای رژیم اسرائیل بدل شد. اکنون نیز همان الگو در حال تکرار است؛ دادن پرچم، نمابنده در سازمان ملل و دولت اسمی، بدون پایان اشغال و بازگشت آوارگان.



ناعمه اسفغانیان

موج اخیر به رسمیت شناختن دولت فلسطین در سال ۲۰۲۵ وارد مرحله ای جدید و قابل توجه شده که توجه رسانه ها و تحلیل گران را به خود جلب کرده است. در ماه های اخیر، کشورهای غربی مانند اسپانیا، ایرلند و نروژ، دولت فلسطین را به رسمیت شناخته اند؛ حرکتی که در نگاه اول، گامی به سوی عدالت برای مردم تحت اشغال به نظر می رسد. اما در نگاهی دقیق تر، این اقدام نه تنها نمی تواند نشانه ای از پایان اشغال یا حمایت واقعی از فلسطینیان باشد، بلکه به نوعی تثبیت یک وضعیت ناعادلانه، بی اثر کردن مقاومت و مهار افکار عمومی جهان در برابر جنایات رژیم اسرائیل است.

رفتار استعماری در دروان پساستعمار

این تحلیل که «به رسمیت شناختن دولت فلسطین از سوی کشورهای غربی نه به معنای حمایت واقعی از مردم فلسطین، بلکه راهی برای سرکوب مقاومت و تثبیت رژیم صهیونیستی است» برآمده از یک چهارچوب فکری انتقادی نسبت به نظم بین المللی و مبتنی بر تجربه های تاریخی، نگاه ژئوپلیتیکی و شناخت عملکرد قدرت های استعماری است. بر اساس این دیدگاه، استعمار هرگز پایان نیافته بلکه تغییر شکل داده است. قدرت های غربی در حال بازتولید سلطه خود از طریق نهاد های بین المللی، قراردادها، «صلح» سازی و ابزار های فرهنگی هستند. به رسمیت شناختن دولت فلسطین، در این چهارچوب، نه نشانه همدلی بلکه ابزاری برای شکل دهی به یک فلسطین بی خطر، تحت سلطه و بی مقاومت است. از سوی دیگر، رویکرد واقع گرایانه انتقادی به روابط بین الملل، باور دارد که دولت ها (به ویژه قدرت های بزرگ) فقط در راستای منافع خود حرکت می کنند. در نتیجه، اقدامات دیپلماتیک آن ها را نمی توان از نظر اخلاقی ارزیابی کرد، بلکه باید دید در راستای مهار چه تهدیدی یا حفظ چه منفعتی است. حال در این چهارچوب ها و از روی نشانه های موجود می توان بررسی کرد که زبان «صلح»، «دودولت»، «بازسازی غزه»، چگونه برای بی اثر کردن خواسته های واقعی مردم فلسطین (بازگشت، آزادی، پایان اشغال) به کار گرفته می شود.

انتخاب زمان مناسب

به رسمیت شناختن دولت فلسطین از سوی کشورهای اروپایی دقیقاً در زمانی صورت می گیرد که غزه تحت بمباران شدید است، قحطی و گرسنگی در غزه به مرزهای بحرانی رسیده و مقاومت فلسطین (به ویژه در غزه) مشروعیت بی سابقه ای در میان مردم منطقه و جهان یافته است. از سوی دیگر رژیم صهیونیستی حتی در بسیاری از رسانه های اصلی غرب متهم به نسل کشی شده و افکار عمومی جهانی علیه دولت عبری خشمگین و فعال شده اند. در این شرایط، به رسمیت شناختن کشور فلسطینی یک ابزار تاکتیکی است برای تغییر صحنه روانی و رسانه ای؛ تلاش برای خنثی سازی موج همدردی با مقاومت، آرام سازی افکار عمومی و تغییر تمرکز از جنایات رژیم اسرائیل و بازتعریف مسئله فلسطین در چهارچوبی بی خطر برای رژیم و غرب.

عدم اعمال فشار واقعی بر رژیم اسرائیل

تحلیل گران بر این باورند که اگر به رسمیت شناختن فلسطین از سوی برخی کشورها